

۱۹۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۱۴۴

کتاب طب

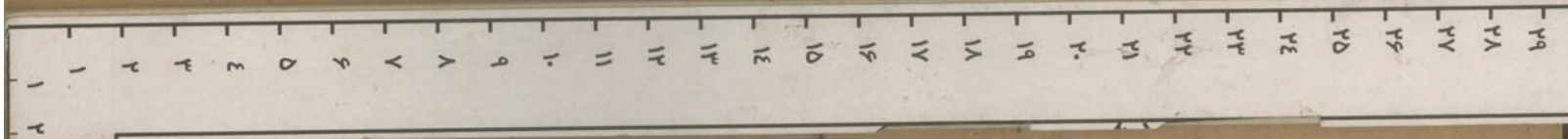
مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۸۰

۱۹۲۸۰

۲۱۱۴۴۰



ش ۱۹

۱۹۲۸۰
۷۱۴۴۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای



جمهوری اسلامی ایران

کتاب طب

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۸۰

۷۱۴۴۵

ش ۱۹

۱۹۲۸۰
۲۱۱۴۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	طب	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۱۱۴۴
شماره قفسه	۱۹۲۸۰	



في السامى عروب وصب ام بروج

باردو

ابن یسوی شرح ص دیس ضعیفی ہے۔ جہاں ۱۲

في سنة ١٢٠٠ هـ

ومن افواههم انهم شربوا من لبن ما كان يسقى الابل وما كان لهم ان يشربوا منه الا قليل مما يمتصون

ج م س ن ج ح الف ح الد ل ط خ ط و ز ه و ع و ر و ف ر ط ب ر و و ا ر ط ب ص م ع ر م و ن ر ط ب

فلم يخطأ، حب القلي محسبي بحر الدب على حالي العالم طلال دني وس التمدد داره رايه رايه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

۳۱۱ طوک ده دری ماه و نیم بود که

وَأَمَّا الْفُلُ فَإِنَّمَا هِيَ كَأَصْبَحٍ نَاقٍ

مهم سند و خط ماوراء النهر بازار کابل در سال ۱۲۸۵

عرب زراعت اسود بغضه ال قاعه و مره هلسا و در اعلى و دم الاغون سلفه طين ارضى كرا و در اعلى

طعن ۶۰ عصاف غیبی کالج عینک و ج ورد کمال حصص خاضع سمن

باب فی بیان سبب و علل وقوع طلاق

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

... من ...



عقل و قلوب

[illegible]

وله

[illegible]

کتاب فی الفقه

[illegible]

[illegible]

ایہاں

[illegible]

مجله

[illegible]

۱. مصطفیٰ

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بنانی

مرکبوس

549

در این کتاب

[illegible]

اعمالی است و باو فالج و تشنج و صرع و لقوه و ریاح اعصاب و مورک ماه
و صرع سده و مای سزنا و طلاقه و اجنب عرق الساق و زود و زودت کوه
و در جمیع **فالج** بر اثر بل کمال بل رین رطل میگویند و آب جیاسیده یا جابر رطل
روغن کنجد کوبشند تا روغن بماند و حرل نرود که سوسن رسد صاف نموده
صفت عدد و جزو ساینده یا بنیزند و **روغن** همس از اسرار الاطباء **فالج** کوه و آب جیاسیده
و در فرج مطین انداخته پنج مرغ موی سب یا لیمو فرمایند و در ظرف کمال که در میان آن
سوراخ باشد کرون جمع و معکس نباده بر آن طرف کلی یا کجاستی دهند و برین فرج
طرف براب دارند تا روغن جکیده در آن جمع شود سپس بر آن کشند بجزند و **روغن**
خزول یا **فالج** و لسان و کرانی یا ساج و لسان طوطی و کل و طلق و در جمیع **فالج**
و احتیاق رخم و زردا و تب مزین **فالج** و تحلیل درم که سوسن کند و او را مصلی و مع و سده
اعصار او را و آن سیدن او بستر و جهت او جاع بار و برین مؤثر در سوسن است و درم
فالج خزل را کوفته بستر روغن باو دام استخراج نمایند و **روغن** **فالج** یا **فالج** و در
مصل و زردا و عرق الساق و قطره آن در آب حل و در بول **فالج** فاس فرود بر یک دارد
رغن یا روغن حمی کوبسانند و صاف نمایند و **روغن** ریش و ادراغ اکثر از این در
قانون مرسوم است اگر کز دارد و **روغن** **فالج** نیز در سطوات بر فوم و **روغن** **فالج**
که بر سر انداخته برین **فالج** لوسا در یک لطفی سیدن کم حرر و غفل سیاه و تحلیل کانی
علی السور کوفته در آب جوشانده یا بهر سو و صاف کرده بر آن بران روغن بدر آن
ایخته کوبشند تا روغن بماند و **روغن** **سداب** پس سید امیل جراحی مقبول از
ذخیره **فالج** و استرغا و لقوه و برودت رحم و منانه و جمع دیو و او را مصلی و در
فالج و در آب سداب و در یکم بر روغن سوسن کوبشند تا روغن بماند از آنش فرود
آورده چند بدست رقاقره رقاقره قلع بر یک ده درم خر فون مجزوم کوفته بستر
استرغا و در آن سوسن خوب طعمانید و اگر کتب درم روغن لبان یا روغن شرب
افساند نمایند فوئی الصبر کرد و **روغن** **سداب** ساده برای غش و جرب و برای استرغا
عصب و قلع و در آبست و کرانی یا ساج یا مع و کل لیم و ریاح و در آن برودت
کرده و منانه و صفت جصا و در بول فیض و آن سیدن آن نقد نصف
او قند و حمام جهت رسته جرب و قند و اجنب معنی و قلع ریمی و مصلی نوز **فالج**
آب بر کسب نازک کچر و در جمیع **فالج** و در جمیع کوبشند تا روغن بماند یا جابر

[illegible]

[illegible]

جمع اراضی می باشد معزونه داربله بولست و درخت پیل کلو جراتیه مرکب کا
 انور جوخته نموده بولست که بر کوه سپهر بله صندل سرخ مسادی بقدر دو دوام مخلوقه
 در آب گداخته آب جوشیده تا یک گلوهره مانند صاف نموده یا شامند **طریقه** دیگر
 نافع صندل و موی **طریقه** مایع جگر دم دریم انار آب جوشیده تا نیمه تا نیمه صندل
 صاف کرده یا شامند **طریقه** دیگر همان المفع و بزرگدوف یکا و در آب شامند **طریقه**
 راسن چهار جوخته زرد و بولست و درخت پیل کلو بولست بلبله بیکل بر یک و می بزرگ
 بعل ارند و بعضی بلبله و بیکل بولند آن کشیده و در آب مسکه **طریقه** نافع صندل
 و موی **طریقه** شامند کشیده خشک نموده بیدانه بر یک و در آب انار آب جوشیده
 تا شمس مانند صاف کرده یا شامند **طریقه** مایع صندل و مسکه **طریقه** بلبله زرد
 زنجیل کشیده خشک مرکب کاملی راسن بر یک یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 نافع صندل و حیات و استغفار و در حاضره و اسپهال **طریقه** اردو کلو بیکل و ابله
 و بود و اسپهال صندل سرخ بولست و درخت پیل جراتیه پیل کلو یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 اندر جوخته بیکل جردی بولست که بولند و موی مخلوقه بقدر دو دوام برستور در آب
 جوشیده صاف نموده نموده **طریقه** دیگر **طریقه** محرب بولست **طریقه** رسون و راسن
 صندل سرخ افیون بر یک یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
طریقه صندل سفید و در شغال انور و یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 باب کا بویا کشیده تر از نیمه طلا مانند **طریقه** نافع صندل که از کرمی صاف بهم رسد
 و نافع و جوشیده **طریقه** صندلین انور و درخت پیل کلو یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 و ایک رسون یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
طریقه رسون صندل بر سر صغ عربی عود و غری رسون مرکب بر یک
 و ایک افیون یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 طلا کرده بر سبانی صندلین انور و درخت پیل نافع انواع صندل و مسکه **طریقه**
 بر راسن کندر صندل رسون طین از می بر یک و می صغ عربی انور و درخت
 مرکب بر یک بزرگ افیون با دایک کا کلو یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 قوی رسون بر یک و در دم فرقل یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 بر یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا یکا
 بر یک و در یک رسون بر راسن بر یک و در دم انور و در دم کوفه
 در کلو

در سرکه سائیده طلا تا ناید **نافع** سقید زنده بارده **مس** طلع سفید زعفران
بر یک و در مغال بر یکی کنگفال قرمز و زبل حمام بر یک نصف مغال لعل
خندید که کوفته آب آمیخته بر صندس طلا کنند **نافع** سکه **مس** خردل خندید که
سکه شش اوی بار که کند بر المده نوی ستر اسفند طلا نماید **نافع** نقوه **مس** صفر
حصص بر یکی بر یک کدو مرغفران و دو دانگ کوفته کچلاب آمیخته طلا نماید **نافع** کدو
نافع **مس** عاقر قریح و مرغ مار یک کوفته که کند در آب بود نیه طلا نماید **نافع** عید **مس**
مس صبر مرز و در او آب قویج حل کرده طلا نماید **نافع** سدی هست خرد مرز و مغول
لغافان **مس** سیاه بوناگ بر یک خردی مرغ جابرجو فاسکس و جود و شمشاد
و اول سیاه را باز بر کدلی کرده بعد جابرجو فاسکس و کدو مار کدلی نماید
بعد از آن در شیر یک انگ خوب مار یک کدلی نموده طلا میکند و باشد **نافع** سدی
نافع صداع سیاه را در بر یک متول سائیده بر باره طلا نموده بر سر که اند

[illegible]

موجوده کو فتنه مانت چند آن صل بقوام آرد شربت درم **اصول** هندی مجرب الشیخ
جست فالج و علی المعنی **اصول** فلفل و ادریجی زعفران عاقر قریح خارج سح لیسائی کو فتنه
جسته نقد یکدم با عسل انجیر لیسند **اصول** یکمان بقع و دیگر فلفل و لیسائی
خوردن و خولیان فلفل و ادریجی حاد و بی کثرت اول عمل **اصول** در **اصول**
نافع لقوه و فالج مصرع و استسقاء و اوجاع معال و جیس علی المعنی و سوداوی قوی
سده جگر و سبزه و صفت شک کرده و زمانه **اصول** پوست خ را با زرد پوست
سج کرفس سج ادریجی یک چهار درم سحر خطیله مانوریدان برابر اسفند بر یک درم
صفت آن است درون بر یکده و درم زرد پوست سج درم زرد پوست و من آب
جوشند و نصف با نصف مایه صاف کنند شربت سی درم با و درم روغن جرج
اصول نافع هر که شکست درم بود و در جرج است سج با و بان سج کرفس
موزر مفتی بر یکده و درم سیون برابر اسفند سج کرفس با و بان زرد و طول و جرج
قطره یون و یقین خود عرقی فا و یا بر یکست درم در چهار رطل آب جوشن و زرد
مار و رطل آب با نصف کرده نقد جگر و فیه با یکده و درم با و درم انجیر مایه
اصول نافع جرج که از جارات باشد و طبع و قی سینه از طبع غلیظ
و نافع مسرفه و ادریجی و سوداوی **اصول** پوست سج با و بان سج کرفس یکده
درم اسطوخودوس سیون یک بر یک بقدر درم سج ادریجی سیون غار یقون سلخه
بر یک یکدم مصطکی ناخواه خرد و مافور و جلی بر یکست درم برادر و درم
آب جوشند و نصف با نصف شربت سی درم با یکدم روغن با و ام **اصول** نافع
نافع لیسائی که مایه حرارت نیاند **اصول** مصطکی سنبلی الطیب بر یکده و سیون
اسارون بر یک یکدم منبیهون سج کرفس و با و بان سج ادریجی اسطوخودوس
بر یک یک درم سج کرفس سج با و بان بر یکده و درم زرد پوست سج درم در
سبب رطل آب جوشند و نصف با نصف مایه صاف کرده نقد جگر و درم با و درم
روغن با و ام انجیر سیرکرم یا **اصول** حبه یا نونیا سوداوی یکده
نصف و ترطیب بدن و جهت الصبح مایه هفت روز مایه روز استعمال نمایند
و درین ایام از زمین مایه و مسوطات مایل نیامند و چون
که مواد بقیه نام یافت بمطبوعات مناسبه افراجه نماید **اصول** پوست سج کرفس
سج با و بان بر یک یکده و موزر مفتی یک کف کرفس ادریجی و جرج ادریجی و زرد

با و ریح و سنبلیله غایب سج حاشی بر یک کفی اصل السوسن مصطکی سنبلی الطیب حبه لیم
تووری و لوریدان است و درم مسنوم بر یک قدری در آب جوشند و زرد مایه
صاف نماید و درم موس که با نقد رشت درم با و روغن با و ام شربین و طبع بر یک
درم درم انجیر سیرکرم **اصول** آب سیرکرم و لیم سیرکرم از جرج
و نیمیت و جیمیت و مایت ترشی گوید و در سج قانون که و جیمیت لیس سبل
بحرارت اندک و آرد و و نیمیت آن سرد و غلیظ است و مایت و جی
سبل کبری در درم با و اخلاط احرار مار لیس و درم و دلیل بران عمل است
که لطیف اخلاط غلیظ میکند و سینه است و سبل و حلا و اعضا و حلقه و جرج
از او سج نیماید و اسهال فضول قهر و دفعه و جرج آن یکده سبب با و بان
از اندک مایت محط مایت است لیم و حرقت وی بطوریکه با و بان
در مایه لیس جرج بر و قندال و لوط در آن بسیار است لیم و مقصود و لیم
از استعمال او بر طیب آمده اگر مایه و دیگر مایه قرض بر و طریق فاضل
ما و لیس یکده و جرات **اصول** سبب نازده و درم و درم سبب ناز
با و لیس علی و ادریجی کوشند و اگر سیر و رطل با و لیس سج حاشی صادق و صفت
ثلث رطل بران بریزند و اگر سبب ناز سبب ناز سبب ناز قدری سرکه اکیوری
باب عوزه با و بان لیم و ادریجی نازده و باره شود و بعضی مایه جرج با و بان
سبب ناز و یکده لیم سرکه و در رطل سبب ناز و استند و در سبب ناز و ادریجی
مسطور است که سبب ناز کوشند با و لیس نرم و خوب جیاند مایه جوشن زده
سبب ناز یک با و لیس فرو و آرد و درم سرکه سبب ناز با و بان لیم و ادریجی
سود و ادریجی و سج سبب ناز زده و ادریجی سبب ناز و درم برای کو یک سبب ناز
اگر تر است خامه پوست مار کرده سر کوفه با و لیس و لیم که در جیمیت
است سبب ناز سبب ناز و در مایه لیس و ادریجی و اعانت زرد و اسهال و اگر خوب انجیر
با و بان خوب خرد و یک کشته و برگاه عرض بر طیب بدن شود و در زمین
طیبیت عرض خوب انجیر خوب سبب ناز یک اعتبار نمایند و الصبا و وقت
طبع سرکه یک را با سبب ناز یک و در آب نکرده با و لیس سج میکند با و بان
با و بان لیم و سج سبب ناز سبب ناز و یک را فرو و ادریجی لیس اگر مقصود آن
نماید که ادریجی و در مایه لیس خردن نماید چون قریب سرد شدن لیم

واجب است که شیر در باره کرده با بزرگ آفتاب تقاطع کند و مرقی از جنین مایه باید اگر
مطلوب آن بود که ذیبت در مایه الحین بکشد شیر بکشد از آنکه خنده برود و شود
در افراد و بهینه بر خود افتد و بعد تصفیه همراه آب گرم انداخته بعضی بر آنند که شیر را
بعد باره شدن نام شب نهاده و از آنکه بزرگتر شود شیر در آب
که از بهر حال چون آب صاف حاصل آید بهر طور که باشد اگر آب بزرگتر بر طبل
باشد ملک انداخته یک تعالیمه بار جوخته اند که کف می آید کف بر دارند
بسیار به شیرند با هر چه مناسب عرض بود و بعضی الطیائی فی انراج ملک بهمان آ
میدهند و این نوع مایه الحین یعنی سکنجی برای اخراج اخلاط مخروجه و جهت تبریدن
و تصحیح سده کبد و طحال و دفع ترخان و خروج و جرب و فستری و کف و عذاب
فلک و غیره و جمع امراض سوداویه مناسب است و همچنین کسی که بعضی کرده اند که
شیر را بعد باره شدن نام شب نهاده و صاب صاف کرده بوی که کشت بکار
برند نام نازی است که در فاعله از مضافات است که **دوره و کبر** از
الغیر سازند و آنچه گاهی بگوید و بجای مصلحه نهاده و از آب بارسی شیر مایه گویند و این
ساقش مایه الحین از بهر مایه بطور صاف کامل حقن است که شیر خور سینه کرده
رطل بود و نیز باید در آن مثل کفند و باید که مایه را که نهاده و بعد میل کردن
میرایه و در شیر نیز را حرکت دهند و از آنکه شیر خورند و بکشد از آنکه سینه و سوسپس
و دیگر باین نهاده و با بزرگ تقاطع کند و طرف چپ و راست آن و بی آنکه مار
بجویند تا ملک از بهر سرب باشد و این نوع مایه الحین و در بهر و در طبیب المبع است
سبب عدم اثرش ملک خصوصاً که با شیر نهاده و در این نوع و را میزند
جمع نرم کند و بعد مایه ای با نام تمام معروف انداخته و سینه و در و خرم
سازد و خصوصاً که فی را که فاسد الدم باشد و دلیل فساد و در آنکه با دود
کثرت غذا فرستاده و نبات این دود که کف کند و در رطل شیر بکشد و آنچه باره شده
در آن جل کنند و میخند و در آنکه تا شیر سینه شود شیر آن طولا و عرضها بزرگند
از کار و در طبع عین و در آن یک سینه به بران باشد تا آب از بهر مدافعه
بسیار در کرباس با بزرگ آب صاف بکشد و در سکنجین از بهر بزرگ و با بزرگ
اشش نهاده و فرس بخش آید و حرکت هم دهند پس مکرر صاف کرده با بزرگ
شب حال بود و نهاده که فی العلای و من الدوارین طبع گویند که بر در بر طبل

بزرگه

شیر تازه بکشد و اگر کم کنند و بکند هم العود در آن جل کنند و بکشد از آنکه سینه و سوسپس بکار
سازد طولا و عرضها و در دوم ملک انداخته مایه یک سینه بکشد باینکه بکشد چون نبات
شود و در باره با بزرگ آب صاف بر آید و در آن مایه ل بر یک خضاص
کنند و یکم رطل از آن بکشد و یک اوقه سکنجین از بهر بزرگ و در آنش نرم و کف
بر دارند تا که نور تمام از نبات جدا شود پس صاف کرده و سینه بطور معلوم
و نور بضم لام و سکون و در واری بهل موقوف عبارت در کسی که مرکب از
افرا و سوسپس و اخرا و لطیفه که حاصل میشود عند العضان مایه الحین و چون مایه الحین
را جوخته اند اخرا و حلقه که بزرگ جدا میشوند از آن لعلیان و طای میگویند و **دوره**
و کبر از لایب حب القوم سازند و اینجانب باشد که در اوقه مصلحه کانه
برم بگویند و در و رطل شیر غلیظ بکشد از آنکه و جوب ایضا مایه طراف ساق خرمایی صاف
تا شیر مایه سوسپس فرود آید و بکشد از آنکه سوسپس در کرباس سینه اندازد
و با بزرگ ذی که بکشد و طرف چپ بکشد شیر صاف سازند و با دود دوم ملک بکشد
بجویند و کف بر دارند و با سوسپس مناسب بکار بکشد و مایه الحین که از العود و از
فرط سازند و در احسان بکار آید و در آنکه از استعمال سکنجین مانع بود و دفع
فضول المغیره و استسقا و سده و مقصود باشد مایه الحین از العود و لایب قلم
سازند و با سکنجین بدهند و در بهر صورت اولی آنکه قلم سرب باشد **دوره**
در آنکه نبات است که مایه الحین بکشد و در دفع و میان بزرگ از یک است
فاصله کم باشد و بعضی هم ساقش نوسنه اند و فاعله و در ساقش اخرا و
تا در و در سرب و دوم بعد مخلوط از سرب اولی باشد و بعد بر سرب سکنجین
لازم و در آن سده قلم است و بهترین اوقات جهت استعمال مایه الحین زمان
معتدل است و معتدل حقی که در استعمال و یک سبب است در ایام که نبات عین
بجهت و مقدار سرب و در سبب مزاج مساوت است اولی سرب و در سبب
و درم است و در سرب توسط یک رطل و اگر طبع قوی باشد تا دوسه رطل
سرحد ملک زیاده و چنانچه در فاعله نوشتند که با مایه رطل توان و در وقت
از در امراض مزمنه و اوقات صاف و در جو که باشد اگر مایه الحین با دود
مصلحه بزرگ کرده و بعد لازم است که کثیر المقدار دهند بهر جوف اخرا و
علی و بهر تقدیر بزرگ مایه که در و شنج مایه افرو و سرب مقصود است

ساق

[illegible]

جمله مساوی است و وزن او و به چون سارنجو را که سدوم و اگر
 است به نیر نشود و سرت کا و ران همه وزن را داخل کرده چون
 سازند **نوع** صانع و زرفان و نب لرنه و طبیدن دل و نوا
 عشی و در دهنه و به نگاه و در دانی کنه و در وقت مفاصل و سلسله
 و گرم مده و ریح شکم و معوی جماع و داخل فصل فصل شکم یا کوه
 سلسله الطب عود بآن خنک بآن سفاصل سلسله عا و فرقا و در
 بر یک و در دم بلبله زرد و سیاه و سفید و بر یک سدوم و شکر سفید
 شند و و جدرم فصل قدر حاجت چون سازند شربت و و مفاصل
 مسکه نام **نوع** صانع و نوا و سیر مستول از کله المون من سلسله
 الطب فصل و از نخی سلسله فصل سفید و از فصل حلیان اساز
 فصل المیریه سید کوفی فصل الحسن فصل قرقه فافله مساوی با دو
 وزن عمل لیسند شربت نادر و متقال **نوع** صانع و نوا و سیر مستول
 رفا که است **نوع** صانع و نوا و سیر مستول بلبله کالی بلبله سیاه پوست
 بلبله الم بر یک صفت متقال اسطوخودوس و سیر مستول و سیر مستول
 بر یک صفت متقال و نیم همه را کوفه نموده با جود شسته غار لقون بپوشه
 که را بنده بر یک و در دم اضافه نموده بد و خندان غسل لیسند
 شربت صفت متقال صانع متقال علوه لهما کرده و در وزن **نوع** صانع و نوا
 مسهل سودا و معی و باغ از خط غلط و باغ غلط لغی و سوداوی
 بلبله سیاه و کالی بلبله و الم بر یک در دم بر موصوف لیسفاغ
 اسطوخودوس و سیر مستول بر یک سدوم با و در وزن عمل لیسند شربت
 جدرم و در سحر و خمره غسل و نیم وزن اجرا است و در سحر و در
 غار لقون سدوم و چهار دانگ با جود و معول بر یک و در دم و در
 و در دم اضافه است **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و سیر مستول
 و در دم بلبله کالی و سیاه بلبله بر یک سدوم با کثیر ظل غسل و شربت
 و یک سدوم در کله المون من است **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و سوداوی
 و هائس فی لغی و سوداوی و معی مده و اعصاب یک بندی و در دم
 بلبله کالی و سیاه و بلبله الم اسطوخودوس و سیر مستول بر یک سدوم و در

غار لقون

غار لقون بر یک چهار درم اما ریح صفا ده درم با سه وزن عمل لیسند
 شربت سدوم با یک گرم و در لیسفاغ کالی غسل سلسله **نوع** صانع و نوا
 باغ و ریح و نیم گرم و نیم گرم لال و کثیر شکم لیسفاغ و اساز
 سفید کا و در وزن عمل لیسند شربت نادر و متقال **نوع** صانع و نوا
 ثابت هم اما لیسفاغ چون سازند و اک سیر مستول **نوع** صانع و نوا
 و در دم و در جدرم و در دهنه و در لیسفاغ و در مفاصل و در مفاصل
 زول اما و موافق موطون **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و در مفاصل
 فصل لیسند شربت متقال **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و در مفاصل
 در مفاصل لیسفاغ و در مفاصل لیسفاغ و در مفاصل لیسفاغ و در مفاصل
 متقال **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و در مفاصل لیسفاغ و در مفاصل
 فصل لیسند شربت و در مفاصل **نوع** صانع و نوا و سیر مستول
 انقون اسطوخودوس و سیر مستول با جود کوفه مساوی نموده با جود
 فصل اما ریح و سیر مستول سازند **نوع** صانع و نوا و سیر مستول
 این نامه سال بی باغ و معی و باغ و سیر مستول و باغ و سیر مستول
 و محمل باغ غلط و باغ و معی و سودا و لیسفاغ **نوع** صانع و نوا
 و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل
 صفت متقال سلسله اسطوخودوس و سیر مستول و سیر مستول
 متقال فصل و از فصل شکم بر یک سدوم با و در وزن عمل لیسند
 شربت و در دم و در لیسفاغ کالی و در مفاصل و در مفاصل
 و شسته سودا و لیسفاغ **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و سوداوی
 خفغان **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و در مفاصل و در مفاصل
 که بر خندل صند و از نخی و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل
 بر یک و در دم و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل
 رب بر یک سیر مستول و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل
 حاجت **نوع** صانع و نوا و سیر مستول و در مفاصل و در مفاصل
 خندل صند و از نخی و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل
 پوست انج بر یک و در دم و در مفاصل و در مفاصل و در مفاصل

ترتیب و شنبه بخندند بنوشند و در آن شنبه در آب گرم آمیخته بنوشند
فوق کند و روز دیگر بخندند و در آب گرم شنبه و تراب آمیخته بنوشند و فی نما
در واید از برای به افوی است و در اکثر لیات داخل میشود
اب به برش خار من شرب کالی منب من عمل درون با هم بپوشند
بخل مضطکی و اولین کبابه جینی و از جینی قلیل بر یک صفت درم کوبه در سه
لبنه در آن اندازند و زمان زمان مالند و سه درم زعفران سائیده
آمیخته و لغوام آرند **معجون** معصاتی به کج و در غرض البهاره موصوفه است تحت
حش و غرضی عاری با لاک داشت **معجون** معوی دل و دماغ و
جوش محکم باه و دماغ ضرر بوی و بای **معجون** بوست ترخ کل شرخ
ضدل سفید کند و غرضی مساوی نبات را بر همه مسک قند
بدستور در کلاب اراض سازند **معجون** دل و دماغ ترخ و کوفه
و ظلاً و بخور **معجون** ضدل زرد و کلاب سائیده قدری غنچه باغچه
فوق سازند **معجون** جوش معوی دماغ و دل و جوش و محکم باه
و محس ارجاع **معجون** معین مسک مضطکی با قدری صمغ در کلاب کل کرده خورد
بندی سخن آمیخته سائید **معجون** باغ و بوست دماغ و صداع صفا
در تمام حار و اکثر اراض حاره دماغی و منوم است **معجون** آب حار
آب که داب معینه و آب غلبت و کالک بر یک هر وی فیکر
برخ خود و کلاب قدری با هم آمیخته و در پی کشیده دم با لاک کشند **معجون**
باغ صداع و سرسام و سرخ و سکه و فایح و نفوس و کباب و سودا
و اکثر اراض بارده دماغی و مویبای چندین مسک باه و من
فرمون نادانها مساوی در عصاره خار اچا سائیده در پی کشند
معجون باغ صداع حار **معجون** معینه معینه هم کد و بد فطون باغ خرخره کونا
سخ لعاج هم کاهو بر یک بند کل شرخ هم حطی مساوی باغ جوشده
بر سر برزند و سر به کجایان سردازند و در شرخ دیگر برای دفع کوا
بجای هم خرخره هم کد و سرخ و بوزن آن خرخره و شرخ جوشان کوشه
است **معجون** باغ صداع و علل حار که از کالات ردیه باشند که به دماغ
منصاع شده باشند **معجون** روغن کل و کلاب و آب و آمیخته

در اندازد

ریند و اگر کسی باده نه باشد روغن با لونه افراشد و عمل مطلق
کند **معجون** صداع بارد با لونه اکلیل الملک مرر کوش صبر و قی غار
بما صفت بر یک کبی باب جوشانده بر سر بخار آن دارند و شیر کرم
بر سر برزند **معجون** صداع بارد و لبه شمس **معجون** سبب با لونه تمام دودج
مرر کوش مساوی سبب و کل از **معجون** باغ صداع سوداوی **معجون**
کل مقفه و بلوغ با لونه اکلیل الملک ساوج و کل کل سوشن سبب
بدستور بطول سازند و در شرخ و در شرخ با لونه و کلسا شرخ و در
است **معجون** مقول از دهره برای صداع رخی **معجون** با لونه اکلیل الملک برک
و هم کوش را رازیه زهره سبب مرر کوش صبر و کوش و ی بدستور
و کاه برزند **معجون** باغ سبب **معجون** سبب از پی مرر کوش سبب مرر کوش برک
شرخ صداع اکلیل الملک با لونه دودج سبب حاشا مساوی باغ
جوشانده و بخار آن دماغ و سبب و در سر و بهر بای است برزند
معجون باغ اسهال و سرخ و طب شنبه مرر کوش برک شکست و در غار
مضموم مساوی در آب شور جوشانده و بر عضو با دق ریند
معجون باغ کسب سبب **معجون** کل مقفه و بلوغ و حطی و با لونه و برک کد و
برک کاهو سبب مساوی باغ در با جوشانده فعل از **معجون** باغ
ادج جوش لونه مقفه و باغ سرسام کرم و دوا لکی **معجون** کل حطی مقفه
و بلوغ و با لونه و کل سبب و برک مور و سبب و عجب الخلف و کاهو
و شانه شرم و کلسا شرم مساوی باغ جوشانده بر سر بخار آن
دانشه بطول نمایند **معجون** باغ سرسام صفراوی کل مقفه و بلوغ
و با لونه مساوی را افراشد بر سرند در آب جوشن بند نا میخند شود
شرخ کرم بخار آن باغ رسانند و بطول کند **معجون** باغ سرسام
صفراوی و بوست دماغ و موم است کل مقفه و بلوغ و با لونه
برک کاهو برک مور و کلسا سبب باغ جوشانده جوشن مساوی
با طبع کل کد سفید جوشانده صاف نموده شیر کرم بر سر برزند
معجون باغ حطی دماغ و پی و سبب شدن آلات طبع **معجون**
کل شرخ یک شکر یک کد و کد هم برک بلوغ و سرسام کل حطی مقفه

طفت مطب افرازند و سنانش بیدش ماه و نرگفته که جنت بالجوایا
 که بیل باقیانود و در مشال باقوت افزودم و هیچ عظم کرد و برای
 مشال مزاج اگر خوانند باقوت خندیدند بر یک تم مشال افرازند و
 شور المراج خارج مشال یک کاهوا افرازند و مشک و زعفران بر یک
 تم مشال کم کنند و جنت شور المراج بارد و در مشال باقوت بیرون
 بسته بوست تاریخ بخور بواحد و یک ان فلفل یک بر یک سه درم افرا
 و تم مشال کافور کم کنند و اگر چه در بیم نه رسد بدل آن دو مشال افرا
 کند و در سحر ذکر وزن لوگو بر یک مشال و تم و در مشال
 و الک و در بیم و سرطان بر یک مشال دو دالک و باقوت و در بیم
 مشال و ساق و کسبل الطیب بر یک دو مشال افرازد است
 شراب خاص شراب امارش با سبب بر یک سی مشال کلاسه
 مشال که معج معقل با مشال و معقوی حواس و باقوت و معقوی
 معده و جفتان و کوشن و غل سودا بر یک کافور یک بر یک است
 درم باقوت شرح لعل سبیل الطیب و لو امصطی بل کریمه معجم جابر
 یکدری یا قوت اسود و پوره و زعفران و سبب طبا سبب طبا
 کالی کل شرح نیم در رسا و زعفران بر یک کمندرم و در طبا
 غیر نا جو و ضد لین این بیم مفصل بر یک و درم لوگو سه درم خود
 بندی فرج مشک بر یک چهار درم کلاب عرق کافور بر یک
 چهل درم ضد سفید نصف وزن ادویه یا لبه غسل و وجه آن بخور
 سازد شربت و دو درم

دوم در ادویه نیم عمل بر دو فصل
 در ادویه مفرد نیم **ادویه** که معقوی العین و جفت طبا اس در آن که
 بر پوره معقوی جسم است و مردان و مشال سه شمشیر معقوی جسم
 اقامه معقوی و نافع الاصاب مواد لبوی جسم الی معقوی جسم و میرد
 نونا حفظ معقوی العین و معقوی طباها و مشال رطوباتها و معقوی
 معقوی جسم درم الا حون معقوی جسم و معقوی طباها و مشال رطوباتها
 اگر استعمال میل آن نمایند در نیم و استعمال آن در مرد معقوی

و نرگفته

عقیق

و نرگفته است سبیل معقوی جسم و مشال رطوبات ساق کد اف
 حرق منقول و معقوی جسم طبا سبب معقوی و مشال طوبت است عصاره
 حب اللان باقوت الاصاب مواد لبوی معقوی معقوی است معقوی
 معقوی است دروزه کد اف البص حرق منقول معقوی طباها و واقع
 و معکاه الکمال بان معقوی جسم است و معقوی و حالی جسم است
 انسان الحمل معقوی جسم مارا الفوج معقوی طباها است و در آن طلا
 مارا اس الحکاس سفع الطلحه جدا باقی معقوی است و در آن طلعت
 است و معقوی افرازد و در بیم بر یک کم کند جسم را و لطیف کند نور
 و معقوی جسم است سبیل زرد و معقوی است **ادویه نیم**
 است و در آن جدا است در بیم امخو و مریم کد الفلاف باقوت جسم
 و سبب جک کد لصر و لطیف کند روح باقوت را حطبا باقوت طلعت جسم
 خندید سبب جده و بر بل طلعت حرق اسود الکمال ان تبر کنده است
 و در حقی تبر کنده جسم است و کافور و الکال و من اللوحه و کل کد لصر
 و سفع من الطلحه سداب جده سبب معقوی من طلعت العین صبر کنده معقوی
 حاصل کد لصر و کد لصل سفع من طلعت مارا و روح مارا لصل
 مارا الدرایع مارا الفوج مارا الحکاس سفع من طلعت المصبر **ادویه نیم**
 اس باقوت الاصاب مواد لبوی جسم اجون مسکن و در اسر و شمع
 زرد و در طلعت نافع رید است صفا و سفع جدا است صفا و
 بیاض البص جدا است رید کرم را فلاح باقوت است اگر حون
 واده صفا و جسم نمایند صفا جدا است رید را حصص صفا است
 اخر رید را رانجام نافع رید صفا و سبب مسلق و شراب
 نافع رید صفا و صفا عرق جدا است رید را عس بر گاه
 صفا و نمایند از آن باقوت الاصاب مواد است که لبوی جسم است
 قشور الرمان کد اکثر از ادویه رید است این لبا نافع رید کرم
 انسان الحمل نافع رید کرم صفا و کلاب طلعت نافع رید است باقوت صفا
 رید است و در اخر مخرج نافع قشور الطلحه و روح است صفا و روح

[illegible]

۲۰۰۰

[illegible]

سعدی خردمند درم ناردی دو درم سائده بکار بند **سعدی** نافع
من از خود سوسه بکن بر کوی مساوی بکار بند **کل** معول از فصاحت و بیان
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
من از خود سوسه بکن بر کوی مساوی بکار بند **کل** معول از فصاحت و بیان
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
من از خود سوسه بکن بر کوی مساوی بکار بند **کل** معول از فصاحت و بیان
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی

در آن ناله

در آن ناله بر لب خیم گدارند نافع ناله خیم و دافع الم علق بکوش فاف
کند ز می مساوی سائده به سعدی بخت و بکار بند بر کوی بکار بند
همان کل کند نافع ایون زعفران بر کوی می و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
من از خود سوسه بکن بر کوی مساوی بکار بند **کل** معول از فصاحت و بیان
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
من از خود سوسه بکن بر کوی مساوی بکار بند **کل** معول از فصاحت و بیان
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی
مساوی با بکار بند اب کردان و با بکار بند بر کوی و درم خوش و بدو باغ بکار بند
بکار بند باغی که بخت **ب** بدو نوره از می بکن و بکار بند سعدی

[illegible]

کند و می

[illegible][illegible]

[illegible]

برای اطلاع

بابہ مصطفیٰ واکر

عنه و ايام در محضر

[illegible]

فروغ کند و عطف و بشو روح است تا غایب معنی است مرقع معنی غزل و عطف است و از این
و در این معنی است کاف و حیات عفتان کم را که و نام است عفتان کبری نام عفتان کند که
که با که اسان که مرقع که مرقع معنی ال بر جان کند او معنی معنی غزل و معنی است و
معنی نام عطفی عطف و معنی است روح بون نام و صفت او که عطف است از این عفتان
روان که عطف

[illegible]

کتابت دیوانہ

وہودان میٹھن

دانشگاه تهران

[illegible]

طوبی

نوروزی

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

در او در وجه مفصل و عرق آن و بوی و طعم و خوراک آن و در او در آن که
دو بالی و دو بال فصل و در ساق و عرق آن **فصل**
در او در وجه مفصل **ص** اسرار و نافع و کس و در نافع و در ساق و در نافع و در مفصل
اصول آن که نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع
ما و او در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع
فصل آن که نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع
الطهر و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع و در نافع

جبل السهمن

حبسند و انقضی حبس کج البود و عرف حکم عمل کما یجوز حول و وجع جزا الی قولی
 ردی الجود علی قلب دم الحیض و من الاقانی ذمن الا ان ذمن العلم و من الحری و ذمن
 العمل و ذمن الحرس و اذاع بر او مد رجل النوان غلبت فاعل ان ذمن الحرس یون
 سدان سککج سمونسا و یحان ناع و یج فاعل و دیوسل سبب البون عم البکیر
 سبطج ناع و یج و ذمن و دیوسل فاعل ناع و ضاوا البکیر طبع عا و دوا عظام الی ان
 یزبون غلبت ضاوا البکیر ناع فاعل و ذمن و دیوسل ناع و ضاوا و ذمن فاعل ضاوا
 فطو لون کمر فتن کما فطیس یون کم ان عسل طبع لوف با بیه مرع و یون غلبت
 ناع و لظن معاش ناع و دیوسل ناع و ذمن ناع و ضاوا لظن عمل مرعی با یل ناع و
 ... نام عده و راجع الی ...
 سارون جدید کیر عمل و راجع
 ذمن و لظن ناع و ضاوا البکیر طبع عا و دیوسل ناع و ذمن البکیر

دوم از این چهار دهم

[illegible]

[illegible]

المشركين

[illegible]

[illegible]

در حدیث

[illegible]

41

[illegible]

نصفی ۱۹۰۲

۵۴

[illegible]

و قضاوت داد و در وقت قبول
که هیچ شیئی نماند که از دست
خداوند بگریزد و هر چه خواهد
بود میسر گردد و این کتاب را
در روز جمعه ماه رجب سال
۱۰۲۵ هجری قمری در شهر
کاشان به خط خود بنویسید

[illegible][illegible]

وین بن

۴۵

نادر است

[illegible]

[illegible]

موت: قتل

[illegible]

[illegible]

رامد الفکر

کبی است، چو

